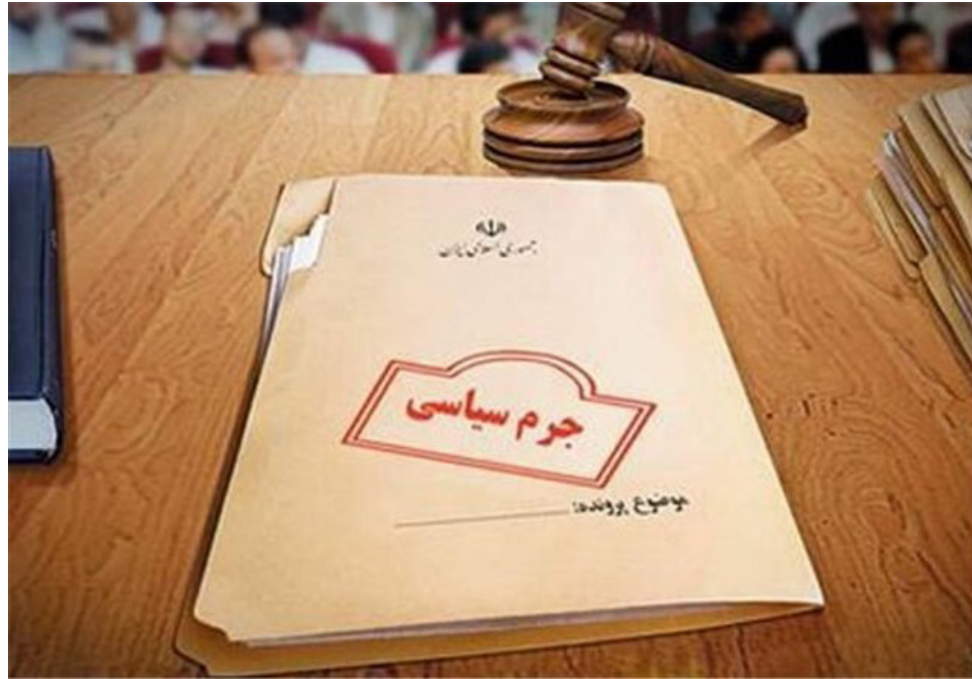


گذشته از این، به موازات تشتت و سیر تحول در مفهوم امنیت (موضوع حقوق کیفری)، مواضع و اقدامات نظام عدالت کیفری نیز دچار تحول شد. سهم زیادی از این تغییرات، اختصاص به اندیشه‌ورزی‌های علمای جرم‌شناسی داشت که در هر دوره، با ارایه یافته‌های علمی جدید خویش، تغییرات چشمگیری در سیاست‌گذاری‌های کیفری پدید آوردند. اگرچه تحولات نظری در شاخه جرم‌شناسی (جز در دوره کوتاه آغازین)، مبتنی بر روش‌های تجربی حل مسأله بود و چنین برداشت می‌شد که تأثیراتی در حوزه علوم نظری برجای نخواهد گذاشت، اما رفته رفته آشکار گردید که روش تجربی توانست به نحو لجام گسیخته‌ای، ثبات نظری در علوم انسانی را به ورطه هلاکت سوق دهد، پیامدی که تا عصر حاضر، استمرار دارد.

رد پای تحولات نظری در جرم‌شناسی، بر تطور و تشتت مفهوم امنیت سایه افکند و در گذر زمان، موضوع و حکم رفتارهای نابهنجار بشری را متحول ساخت. یکی از این مفاهیم، جرم سیاسی بود، مفهومی که نه فقط در خصوص موضوعیت آن، بلکه در مورد حکمیت آن نیز اختلاف وجود داشت. همین امر سبب شد که این پدیده با یک تأخیر قابل توجهی در نظام‌های حقوقی به رسمیت شناخته شود. در این نوشتار، به طور مختصر به سیر تحول نظری در مورد جرم سیاسی، در بستر آرا و نظریات جرم‌شناسان، اشاره خواهد شد.

۱. جرم سیاسی؛ چیستی و چرایی

جرم سیاسی، مفهومی است که حقوق کیفری را دچار چندپارگی کرد. اگر چه در سابق دسته‌بندی جرایم جرایم در میان نظام‌های عدالت کیفری مرسوم بود و در گذشته‌های بسیار دور، تفکیک میان جرایم مالی، جنایات جسمی و روحی، جرایم کارکنان حکومتی و جرایم مذهبی، قضات و دادرسان در تصمیم‌گیری مناسب یاری می‌کرد، اما ایجاد شعبه‌ای به عنوان جرایم سیاسی، هم‌عرض با شاخه‌های مذکور در بالا نبود. علت این امر از یک سو، به ماهیت رفتارهایی باز می‌گشت که در ذیل این دسته قرار می‌گرفتند. اما وجه اساسی تمایز میان جرایم سیاسی با سایر جرایم، در متعلق جرم بود که



تحلیل جرم‌شناسانه قانون جرم سیاسی مصوب ۱۳۹۵



■ امیرحسین خسروآبادی

دانشجوی دکتری دانشگاه بهشتی

گاه امنیت «تابعان» و گاه، حد واسطی میان آن دو. این مفهوم، چهره پایداری برای خود نیافت و نخواهد یافت؛ چرا که اعتبار و بقای دو قطب در نظام حقوقی (یعنی «فرمانروا» و «فرمانبردار») در گرو استمرار این تشتت بود. با این وجود، مطالعات تبارشناختی در حوزه حقوق و علوم سیاسی بیانگر آن است که با گذر زمان و تحول حقوق فرمانبرداران، امنیت چتر حمایتی خود را بیشتر از گذشته بر دسته شهروندان قرار داد و رابطه یک طرفه تکلیف محور، از سوی حکمران به تابع، را به سکه دو رو «حق» و «تکلیف» دو طرفه، بدل ساخت. از این رهگذر، حمایت‌های مقرر در حقوق کیفری در قبال شهروندان نیز تشدید شد و تحول موضوعی ایجاد گردید.

به لحاظ سنتی، یکی از کاربردهای اصلی و بنیادین حقوق کیفری، صیانت از «امنیت» بود؛ مفهومی که به گواهی تاریخ‌نویسان، از قرن‌ها پیش از میلاد تا هزاره سوم، هیچ‌گاه به صورت ثابت و شکل قابل استناد واقع نشد. تشتت در ارکان و مؤلفه‌های مفهوم امنیت به قدری بود که گاه، اظهارنظرها در مقابل هم قرار می‌گرفت و چالش‌ها را تشدید می‌کرد. گاه به لحاظ متعلق امنیت، تمامیت قلمرو حکومت یا توسعه حیات سیاسی آن، «امنیت» تلقی می‌شد، گاه در پوشش قدرت اقتصادی یا توان رزمی - عملیاتی حکومت قرار می‌گرفت و گاه چهره‌های نرمی چون اقتصاد، فرهنگ و شهروندان را از خود به یادگار می‌نهاد. فراتر از آن، گاه امنیت «حکمران» ملاک بود و